

## (صدرالدین ربیعی)

چون در شماره اول از سال هشتم شرح حال قوشچی و مختصری از آثار وی بقلم دانش شیم ادیب فاضل آقای ملک الشعراء بهار درج شده اینک هم از يك جنگ گرانها که تازه بدست آورده اند این قصیده را از ربیعی یافته و برای تکمیل شرح حال و حفظ بقیه آثار وی با داره ارمغان ارسال فرموده اند. و چون اغلاط نسخه اصل بسیار است تا حدی که ممکن بوده در ذیل صفحات تصحیح فرموده اند و حید

### ✱ قصیده ✱

روست یارب یاسمن	مویست خودیا یاسمن
زانروی اگر بوئی برد	رنگ (۱) آورد گل در چمن
ای گل غلام روی تو	در حظز رنگ و بوی تو
فرقی ندارد موی تو	یکموی از مشک ختن
سیمین بنا گوشت زرز	کگونه دارد پر درر
گوئی که نسیرین رامگیر	در سایه دارد نستین
در نرگست نبرنگ بین	مستان شوخ و شنک بین
آنرری آتش رنگ بین	بر بوده اب یاسمن
شیرین تر از جان نام تو	وان تلخی دشنام تو
خدو قد و اندام تو	یعنی گل و سرو و سمن
از من بحق چار قل	کاندر مچین دامن بکل
یکبارگی ورنه - چو گل	بر تن بدرم پیرهن
ای درد و درمان رهی	چندین چه درد دل دهی
مینایدم بوی بهی	الا از ان سیمب ذقن

(۱) رشک آورد نسخه بدل

خورد نقش بندد تا سحر،	ای نو بهار جان اگر،
در باغ مکشاید دهن (۱)	روی ترا بلبلی دگر،
بر گلز شبم دید خوی،	زد بلبلی اندر باغ نی،
گوا ب بر آتش مزن،	گفتا (۲) باری کینست وی
پی غمزه را در تاب کن (۳)	گو چشم مست خواب کن،
از روی برقع بر فکن،	گل را در آتش اب کن،
بگذر میان بوستان،	لطفی بکن! با دوستان،
تا شرم دارد نثارون،	تا کم شود سرو روان،
نالیدن بی زار (۴) شد	سوز سخن بسیار شد،
هر هفت عضوم در بدن،	نه چشم موسیقار شد،
می با روان همراه کن،	ساقی سخن کوتاه کن،
چندین مگوی از خوبستن،	یاد جناب شاه کن،
سلطان عادل فخر دین،	شاه سلیمان در نکین،
شاهنشاه دور زهن،	فرمانده روی زمین،
آن فخر آل کرت شاه،	آن زینت دیهیم و گاه،
آن رستم لشکر شکن،	آن خسرو کشور پناه،
فرخ پی والا کهر،	پیروز روز داد گر،
میمون قوانین و سنن،	فرخنده عادات و سیر،
کردند گمان پرکان او (۵)	هفت اختر اجری خوار او

(۱) کذا فی الاصل؟

(۲) کذا فی الاصل؟

(۳) کذا فی الاصل

(۴) کذا و شاید (نی زار) باشد

(۵) شاید بر کار او باشد

یکنقد بی معیار او ،	زرد کهن (۱) در عدن ،
روزی که بزم آراسته ،	بخشیده زین دو خواسته ،
آنها که از وی خواسته ،	آن یک بکمال این یک بمن
خورشید قرص خوان او ،	حوت و حمل بریان او ،
در مطبخ ترکان او ،	کمتر ابا (۲) سلوی و من ،
کینخسر و و کاوس کو ،	نوذر کجاشد طوس کو ،
رستم در بیغ افسوس کو ؟	تا یک بیک تانن بتن .
با او بانبازی کنون ،	نیکو بدانندی که چون ،
خود را زروی آزمون ،	بر پشت زین در تاختمن (۳)
ای تیغ زنگاری شعار ،	ای بحر شنگرفی بخار ،
ای آب سنگ ذوالفقار ،	ای تاب و رشک ... (۴) ،
روز و نما تا بوده ،	مغز سران پیا لوده ،
تا سالها بفرودده ،	در طعمه زاغ و زغن ،
آروزا گیر جولان کنی ،	با کوه لب خندان کنی (۵) ،
سیمرخ را بیجان کنی ،	بستانی از دستان مجن ،
گیتهی ستان فرماندها !	تیغ تو دارد بی بها ،
هر جا که بیند ازدها ،	آنجا که یابد کز گدن ،
کار تو بی بنیاد نی ،	آیینت الا داد نی ،
وز دشمنانت یاد نی ،	جز ربع و اطلال و دمن ،

(۱) کذا ...

(۲) ابا - اش است ،

(۳) کذا و شاید «در یافتن» باشد

(۴) وفی الاصل «دلبران» ؟

(۵) کذا ...

انصاف ده بشنو که چون ، عمر حسود ترا بخزن (۱)  
 این چرخ دولابی کنون ، بر خویش بندد چون رسن .  
 شاه پدر فرزند ، تو ، شیر بلند آورند ، تو ،  
 سد سکند بند ، تو ، خضر سخن پیوند ، من ،  
 از شاه بزم آراستن ، از من سخن پیراستن .  
 پس صد قصیده خواستن ، هر روز در یک اتجمن .  
 چو گان زن (۲) بیباک را ، حالات گوی خاک را  
 معلوم کن کافلاک را ، نی مرد میدانم نه زن .  
 هان آخرای چرخ کهن ، دادی بده کاری بکن ،  
 محمود و قتم در سخن ، تا دلق نشمارد حسن (۳) !  
 تا مصر بد دلخواه من ، یعنی دو ملک شاه من  
 گرمی نبستی راه من ، حق نمک حب وطن (۴)  
 ای جام تو از جم فره ، در من نگه کن به ز به  
 بی جرم میریزد (زره) ، خون سیاوش در لکن .  
 بادا خجسته روز و شب ، هم در عجم هم در عرب ،  
 تیغ ترا آب از حلب ، تاج ترا باج از یمن

(۱) کذا و شاید (نگون) باشد

(۲) کذا و فیه تأمل

(۳) شاید (سخن) باشد

(۴) این شعر معلوم میدارد که صدر الدین ربیعی این قصید

بعد از مراجعت از نیشابور به هرات که شرح آنرا در شماره (ارمغان) نگذاشته ایم ساخته و اشاره بهزیمت اوست و شعر بعد نیز میرساند که آنرا در حبس ساخته باشد.